

## بررسی سازگاری درونی صفات خدا در الهیات مسیحی بر مبنای

### پذیرش تأثیرپذیری یا تأثرناپذیری خدا

زینب سادات میرشمسی<sup>۱</sup>

#### تاریخ دریافت:

۱۴۰۰/۶/۲۳

#### تاریخ پذیرش:

۱۴۰۰/۱۰/۱۲

#### واژگان کلیدی:

تأثیرپذیری خدا،  
همملی، عاطفه،  
خداباوری  
کلاسیک،  
خداباوری  
نئوکلاسیک

**چکیده:** تعارض میان وجوب وجود، اکتفای بالذات و تغییرناپذیری خدا با علم مطلق و توجه خدا به بندگان و در نهایت، عاطفه‌مندی خدا، از موضوعاتی است که مورد توجه جدی فلاسفه و متکلمین قرار گرفته است. با توجه به اینکه در فلسفه عاطفه معاصر، عاطفه به‌عنوان یک فرآیند شناختی، مستلزم آگاهی و ارزیابی است، بهره‌مندی از آن، جزء کمالات وجودی موجودات به حساب آمده و هر موجود آگاه، ضرورتاً در تعامل با سایر موجودات بوده و عاطفه‌مند است. متکلمین کلاسیک مسیحی تأکید می‌کنند، خدا متأثر نمی‌شود و لذا عاطفه‌مند نیست. نظریه تأثیرپذیری خدا به‌عنوان یک نظریه ارتدکسی جدید در الهیات قرن بیستم مورد توجه قرار گرفت. متکلمین نئوکلاسیک بر این باور شدند که نظریه تأثیرناپذیری، ریشه در کتاب مقدس ندارد. ایشان معتقد بودند میان تأثیرناپذیری و عشق الهی، تعارض وجود دارد؛ زیرا همدردی خداوند نشانه‌ای از عشق او به بندگان است. این مقاله با روش توصیفی-تطبیقی تلاش می‌کند ضمن تطبیق نظریه‌های متکلمین کلاسیک و نئوکلاسیک مسیحی، راه‌حل این مکاتب را در برون‌رفت از این چالش مورد ارزیابی و تحلیل قرار دهد. به نظر می‌رسد با توجه به تعریف شناختی-ارزشی از عواطف، تحلیل نوین از علم، زمان، خدای مطلق و تغییرپذیری می‌توان به تبیینی از خدا که در آن صفات مذکور به گونه‌ای با یکدیگر سازگاری داشته باشند، نزدیک شد.

DOI: 10.30470/phm.2022.538983.2073

Homepage: phm.znu.ac.ir

۱. استادیار گروه فلسفه اسلامی، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران، zsmirshamsi@gmail.com

## مقدمه

لذا بررسی سازگاری یا

ناسازگاری صفات خدا علاوه بر این که در درک چیستی خدا نقشی تعیین کننده دارد، در اثبات وجود خدا و رد برخی ادله انکار وجود خدا نیز مؤثر است. یکی از مباحثی که در این حوزه مطرح بوده، سازگاری یا ناسازگاری صفاتی مثل خیرخواهی، علم مطلق و قدرت مطلق خدا با آفرینش شرور در عالم است. این موضوع مورد توجه جدی فلاسفه دین و متکلمین بوده است.<sup>۲</sup> موضوع دیگری که در این حوزه مطرح است، بحث سازگاری یا ناسازگاری صفاتی مثل وجوب وجود، مکتفی بالذات بودن و فعلیت محض خدا با مقام ربوبیت، رحمانیت و پاسخگویی و توجه او به بندگان است.

در سنت خداشناسی فلسفی، خدا معمولاً با صفاتی مثل وجوب وجود و فعلیت محض شناخته می‌شود. این دیدگاه از افلاطون که قائل به ثبوت مثل بود تا ارسطو که محرک لایتحرک

سؤال از هستی، چیستی و چرایی وجود خداوند، از دیرباز به عنوان یکی از سؤال‌های بنیادین فکر بشر مطرح بوده و متکلمین و فلاسفه با توجه به مسائل زمان خود، به این موضوعات پرداخته‌اند. بحث از چیستی خدا و تحلیل و شناخت او در استدلال‌های اثبات وجود خدا و تبیین چرایی وجود او نقش تعیین کننده‌ای دارد. بررسی و تحلیل صفات خداوند، یکی از موضوعاتی است که درک چیستی او را ممکن می‌کند. فلاسفه و متکلمینی که در صدد بررسی چیستی خدا هستند، متناسب با مفهوم خدایی که می‌شناسند، صفاتی را به او نسبت می‌دهند. سازگاری یا ناسازگاری این صفات در قوت یا ضعف نظریه‌های طرح شده درباره خدا بسیار تأثیرگذار است؛ تا جایی که بعضی از فلاسفه دین، ناسازگاری میان بعضی از صفات خدا را دلیلی موجه در انکار وجود خدا دانسته‌اند.<sup>۱</sup>

۲. سعیدی مهر، ۱۳۸۸: ۴۳.

1. Pike 1965, 27-46.

است. علی‌رغم اینکه در حوزه الهیات اسلامی راهکارهای مناسبی برای برون‌رفت از این مسأله وجود دارد، اما به دلیل گستردگی بحث در الهیات مسیحی، این مقاله به بررسی آن در این حوزه متمرکز می‌شود.

در چند دهه اخیر، تحلیل‌های شناختی از عواطف، جایگزین تحلیل‌هایی شده‌اند که عواطف را فقط انفعالاتی غیرشناختی می‌دانستند؛<sup>۱</sup> از سوی دیگر عواطف به‌عنوان واسطه عمل و نظر<sup>۲</sup>، منشأ پاسخگویی و مبدأ رفتار شناخته می‌شوند. این مسأله باعث شد ناسازگاری تغییرناپذیری و فعلیت محض خدا با توجه خدا به بندگان، به ناسازگاری میان خدای تأثرناپذیر و خدای عاطفه‌مند تبدیل شود. لذا امروزه در کلام مسیحی، با توجه به مباحثی که در فلسفه عاطفه مطرح است، ضمن بازخوانی دیدگاه‌های قدما درباره ناسازگاری مذکور، این دیدگاه‌ها ذیل دو مکتب تأثیرپذیری خدا<sup>۳</sup> و

اولی را صورتی بالفعل می‌دانست، وجود داشت. چنین خدایی بدون اینکه به بندگان توجهی داشته باشد، آنان را به حرکت به سوی خود جلب می‌کرد؛ خدایی ایستا که توجهی به غم و شادی بندگان ندارد و پاسخگوی حالات آنان نیست. اما خدایی که ادیان توحیدی مطرح می‌کنند، خدایی شخصی است که به بندگان توجه دارد و از رفتار آنان خشمگین یا شاد می‌شود؛ او پاسخ دعوای بندگان را می‌دهد و با آنان گفت‌وگو می‌کند. مسأله‌ای که در اینجا مطرح می‌شود این است که چگونه خدای بالفعل، واجب‌الوجود و مکتفی‌الوجود بالذات می‌تواند از بندگان خشمگین شود یا از بعضی رفتارها و نفوس خشنود گردد و در مجموع نسبت به بندگان بی‌تفاوت نبوده و پاسخگوی حالات و خواسته‌های آنان باشد. این مسأله در فلسفه و کلام اسلامی و در فلسفه دین غربی و کلام مسیحی مورد بررسی قرار گرفته

3. Passibilist.

1. Mullins 2020,p5.

۲. میرشمسی، ۱۳۹۹: ۱۶۳.

و جوب وجود، علم مطلق، اکتفای بالذات، فعلیت محض و در نهایت، تغییرناپذیری خدا با حیات عاطفی و توجه خدا به بندگان در تعارض است. همچنین بساطت و وجوب وجود خدا با شفقت و رزق و رحیمیت او در تعارض است. علم مطلق و مکتفی بالذات بودن خدا نیز با خشم خدا در تعارض است. به طور کلی می توان هسته مرکزی این تعارض ها را تعارض میان تحلیل خاصی از علم مطلق، بساطت ذاتی، اکتفای بالذات و وجوب وجود خدا که مستلزم صفت تأثرناپذیری<sup>۲</sup> خداست، با همدردی، شفقت، رحیمیت، خشم و در نهایت پاسخگویی خدا به حالات و خواسته های بندگان دانست. همدردی، شفقت، خشم و توجه خدا به بندگان، بیانگر این است که خدا دارای عواطف است، زیرا عاطفه ادراک امر ملایم یا غیر ملایم با طبع و پاسخگویی ارزشیابانه نسبت به امور است. به عبارت دیگر، عاطفه، حالتی ذهنی شامل ارزیابی است

تأثرناپذیری خدا<sup>۱</sup> دسته بندی می شوند. پیروان تأثرپذیری، خدا را پاسخگو به حالات و خواسته های بندگان، در تعامل با بندگان و در نهایت، عاطفه مند می دانند؛ در مقابل پیروان تأثرناپذیری، معتقد هستند خدا واجب الوجود و مکتفی بالذات بوده، در ابتهاج مطلق است و امکان ندارد در تعامل با بندگان باشد و از آنان متأثر شود، لذا خدا عاطفه مند نیست. در کلام مسیحی خدا باوران سنتی و کلاسیک به تأثرناپذیری خدا تأکید کرده و خدا باوران نئو کلاسیک خدای تأثرپذیر و عاطفه مند را اثبات می کنند.

این مقاله با تمرکز بر کلام مسیحی، تلاش می کند ضمن تبیین این ناسازگاری از منظر خدا باوران کلاسیک، ادله پیروان تأثرپذیری خدا را در حل این ناسازگاری با تأکید بر الهیات نئو کلاسیک مسیحی مورد بررسی و ارزیابی قرار دهد.

## ۱. ناسازگاری صفات خدا

نظریه تأثرناپذیری خدا معتقد است

1. Impassibilist.

2. Impassibility.

انتقاد همیشگی به خدا باوری سنتی آن است که چگونه خدای بی‌زمان، قادر به درک ارزش صدق گزاره‌های زمان‌مند است. اگر خدا از ارزش صدق گزاره‌های زمان‌مند آگاه است، پس علمش در طول زمان متغیر خواهد بود و به این ترتیب، بی‌زمانی و لایتغیر بودنش نقض خواهد شد.

خدا باوران کلاسیک معتقدند خدا به ارزش صدق گزاره‌های زمان‌مند علم ندارد زیرا چنین علمی مستلزم آن است که خدا به مخلوقات وابسته باشد. خدا باور کلاسیک این وابستگی را نوعی نقص می‌داند و خدا را بری از این علم می‌شناسد.<sup>۴</sup> در مقابل، خدا باوران نئوکلاسیک معتقدند اگر خدا به گزاره‌های زمان‌مند علم نداشته باشد علم او ناقص خواهد بود. خدای عالم مطلق نوعاً به معنای خدای عالم به ارزش حقیقی همه گزاره‌هاست. از این گذشته، بیشتر فلاسفه و متکلمین

که اثری مثبت یا منفی دارد.<sup>۱</sup> در ادامه تلاش می‌کنیم تا بعضی از این تعارض‌ها را نشان دهیم.

### ۱-۱. ناسازگاری علم مطلق با تغییرپذیری خدا

خدا باوران سنتی و غیرسنتی در اینکه خدا عالم مطلق است، با یکدیگر هم عقیده هستند اما در ماهیت و شدت علم مطلق خداوند اختلاف نظرهایی دارند که فهم حیات عاطفی خدا را ممکن می‌کند. در خدا باوری سنتی، خداوند به واسطه علم مطلق ذاتی به خودش<sup>۲</sup>، ارزش صدق<sup>۳</sup> همه گزاره‌ها را می‌داند؛ علم الهی به هیچ وجه مبتنی بر درک جهان نیست. در خدا باوری سنتی، علم فعلی<sup>۴</sup> مستلزم نقص است زیرا علم فعلی، خدا را وابسته به مخلوقات می‌کند،<sup>۵</sup> خدا باوران سنتی معتقدند علم خدا به ارزش صدق گزاره‌ها از طریق یک فعل محض و ذاتی محقق می‌شود.<sup>۶</sup>

4.perceptual knowledge.

5. Augustine, *The Trinity*, XV.13.22.

6. charnock 1864,464ff.

7. (Mullins, 2016: chapter4)

1. Deonna and Teroni 2012, 3–6.

2.perfect introspective knowledge of Himself.

3.truth values.

معتقدند چنین خدایی، تغییرناپذیر و عالم مطلق است؛ در مقابل، خدا باوران نئو کلاسیک معتقدند درست است که چنین خدایی تغییرناپذیر است اما علم او ناقص بوده و همه انحاء علم را شامل نمی‌شود و از سوی دیگر چنین خدای تأثرناپذیری قدرت برقراری ارتباط و تعامل با مخلوقات را ندارد.

#### ۲-۱. ناسازگاری تأثرناپذیری و ابتهاج مطلق خدا با شفقت ورزی و همدردی او با بندگان

تأثرناپذیری، حالت برتر ذات خداوند است که بر اساس آن عاری از هرگونه آزرده‌گی و احساسی است. این صفت، یکی از صفاتی است که از نظر خدا باوران کلاسیک مسیحی، از لوازم پذیرش بساطت، وجوب وجود و مکلفی بالذات بودن خداست. به زعم ایشان «یک موجود، تنها در حالی حقیقتاً و واقعاً بسیط است که هیچ دوئیت، تغییر، ترکیب اجزاء یا اتفاق و رویدادی به هیچ شکلی در آن وجود

نئو کلاسیک معتقدند حتی علم به ارزش حقیقی همه گزاره‌ها نیز کمال شناختی خدا را ادا نمی‌کند<sup>۱</sup> بلکه خدا علاوه بر دانش گزاره‌ای، باید از انحاء دیگر علم نیز بهره‌مند باشد؛ برای مثال، خدا باید خبیر<sup>۲</sup> باشد. «این صفت بیانگر ویژگی درک آگاهانه، کامل و دقیق از منظر اول شخص هر موجود آگاه است»<sup>۳</sup>. این صفت از لوازم علم مطلق و ادراک شناختی حداکثری<sup>۴</sup> خداوند است. بر این اساس، اگر خدا عالم مطلق است باید بتواند به نحو آگاهانه دیدگاه اول شخص هر مخلوقی<sup>۵</sup> را بشناسد و برای اینکه خدا دیدگاه اول شخص هر مخلوق را درک کند، لازم است نسبت به مخلوقاتش همدردی حداکثری داشته باشد.<sup>۶</sup>

به این ترتیب، در این تعارض، خدا باوران کلاسیک برای رهایی از تغییرپذیری خدا، خدا را عالم به دانش‌های گزاره‌ای بی‌زمان می‌دانند و

4. maximal cognitive perfection  
5. the firstperson perspective of every creature  
6. Zagzebski, 2008: 235.

1. Nagasawa, 2003  
2. Omnibus subjectivity. دارای صفت فهم آگاهانه نسبت به دیگران از منظر خودشان  
3. Zagzebski, 2008: 231.

ابتهاج و خشنودی مطلق او نیست.<sup>۶</sup> به این ترتیب «بدبختی موجودات نیست که باعث می‌شود او رحمت کند، زیرا خداوند تحت تأثیر چیزهایی خارج از خودش نیست».<sup>۷</sup>

از آنجا که وضعیت عاطفی خدای تأثرناپذیر صرفاً و کاملاً مبتنی بر خود اوست، از نظر متافیزیکی محال است کیفیت حالت عاطفی دیگران را تجربه کند. «خشنودی خدا از کمال ذاتش برآمده، به نحوی که به هیچ مخلوقی وابسته نیست ... هیچ مخلوقی قادر نیست که خشنودی سرمدی<sup>۸</sup> او را از بین برد یا کاهش دهد».<sup>۹</sup>

«ابتهاج کامل، همه چیزهایی را که برخلاف خوشبختی است، حذف می‌کند. هر خوشبختی آمیخته با ناراحتی، سعادت ناقص است».<sup>۱۰</sup> بنابراین خدای تأثرناپذیر در زندگی عاطفی خود نمی‌تواند نشانه‌ای از

نداشته باشد».<sup>۱</sup> و جوب وجود خداوند بیانگر معلول نبودن<sup>۲</sup> و وجود مستقل<sup>۳</sup> خداست. واجب‌الوجود بالذات تأکید می‌کند که وجود خدا از هیچ چیز دیگری نشأت نگرفته است. اکتفای بالذات خدا صفتی ناظر بر ذات کامل خداوند است. خدا برای بهره‌مندی از این کمالات نیاز به هیچ چیزی خارج از ذاتش ندارد. در واقع، خدا علت همه کمالاتی است که در مخلوقات مشاهده می‌کنیم.<sup>۴</sup>

خدای تأثرناپذیر در واقع قادر به همدردی نیست. خدا باوران کلاسیکی مثل «آنسلم» به‌طور واضح منکر وجود همدردی و شفقت خدا بوده‌اند.<sup>۵</sup> همدردی مستلزم درد و آزرده‌گی است، و این چیزی است که خدای تأثرناپذیر قادر به انجام آن نیست. به همین خاطر است که خدای تأثرناپذیر کاملاً خشنود است و هیچ چیز قادر به برهم زدن

6.Zanchius, 1601: 357-8.

7. Pink, 1975: 74.

8.His infinite blessedness.

9.Randles, 1900: 44.

10.Silverman, 2013: 168.

1 .Lombard *sentences* I, Distinction VIII.3.

2.self-existence.

3.independent existence

4.(Blackwood, 1658: 316

۵.آنسلم، ۱۳۸۶: ۱۲

که به نحو عاطفی به آن‌ها پاسخ می‌دهد. وقتی انسان‌ها به عهد خود وفا نکنند، خدا غمگین می‌شود؛ زیرا او به درستی بی‌ارزشی عمل غیراخلاقی آن‌ها را تشخیص می‌دهد. غم خدا پاسخی عقلانی و اخلاقی به رفتار آنان است. با این حال وقتی خدای انسان‌های پیمان‌شکن آزرده می‌شود، برای آنان متأسف است زیرا او مراقبشان است و می‌خواهد آنان از طریق عهد و میثاق با او رشد کنند.<sup>۳</sup>

زاگزبسکی در راستای نظریهٔ خدا باوران نئو کلاسیک معتقد است خدا دارای ویژگی‌هایی است که او همدلی کامل مطلق<sup>۴</sup> می‌نامد. این «حالت پاسخگویی به همهٔ حالات شناختی دیگران یعنی باورها، احساسات، خلق، آرزوها، انتخاب‌ها و همین‌طور عواطف آنان است»<sup>۵</sup>. در واقع خدا با همهٔ مخلوقاتش همدلی کامل و مطلق دارد. مسألهٔ مهم آن است که «کسی نمی‌تواند بدون احساس یک

ناآرامی، درگیری، ضعف، محدودیت و اندوه داشته باشد زیرا چنین چیزی با خشنودی مطلق او سازگار نیست.<sup>۱</sup> هرگونه دانش تجربی دربارهٔ «رنج، از دست دادن برتری ذاتی است و بنابراین برای او که کامل است، غیرممکن می‌شود»<sup>۲</sup>. به این ترتیب از دیدگاه خدا باوران کلاسیک، خدا دارای ابتهاج مطلق است که تحت تأثیر هیچ بنده‌ای قرار نمی‌گیرد و خدشه‌بردار نیست. بر این اساس، حالاتی مثل شفقت و همدردی که باعث خدشه در ابتهاج مطلق و بساطت اوست، در او راه ندارد. در مقابل معتقدین به تأثیرپذیری خدا معتقدند خدا عمیقاً مراقب جهان مخلوقش هست. خدا به خوبی ارزش جهان را می‌داند و آن را به بهترین شکل به ظهور رسانده است (صفر پیدایش، ۱:۳۱)؛ همچنین آنان معتقدند خدا عهد و پیمانش را با مردم بسیار با ارزش می‌داند. خدا پیمانش با مردم را شایستهٔ توجه و عمل می‌داند به گونه‌ای

4. perfect total empathy.

5. Zagzebski 2008, 241.

1. Randles, 1900: 48.

2. Randles, 1900: 50.

3. O'Connor, 1998.



همدردی می کند قطعاً تحت تاثیر ایشان قرار گرفته و آزرده می شود.

### ۳-۱. ناسازگاری تأثرناپذیری خدا با عشق او به بندگان

از نظر خدا باوران کلاسیک عشق خدا تأثرناپذیر است؛ یعنی در مخلوقات چیزی که او را مجذوب کند یا برانگیزد، وجود ندارد. عشق مخلوقات به سایر مخلوقات، به خاطر وجود چیزی در معشوق است؛ اما عشق خدا آزاد، خودجوش و بدون علت است. علت عشق خدا به هر مخلوقی تنها در اراده مقتدر خود<sup>۳</sup> نهفته است.<sup>۴</sup> عشق خدا کاملاً «بی علت» و «غیر متأثر» از هر چیز خارج از ذاتش است. «عشق خدا به من و هر ساحتی از خودش به هیچ وجه تحت تأثیر چیزی نیست. چه چیزی در من می تواند قلب خدا را به خود جلب کند؟ مطلقاً هیچ چیزی؛ اما، برعکس، همه چیز برای دفع او وجود داشت، همه چیز محاسبه شده بود تا او را از من متنفر کند».<sup>۵</sup>

حالت عاطفی یا احساسی با آن حالت عاطفی یا احساسی همدلی کند؛ زیرا رونوشت یک حالت عاطفی یا احساسی، خود یک حالت عاطفی یا احساس است.<sup>۱</sup> رونوشت کامل آزرده گی عاطفی مخلوقات به طور کاملاً واضحی ابتهاج مطلق خدا را به خطر می اندازد. اینکه خدا خرسندی مطلق و خدشه ناپذیری را تجربه می کند با تجربه پاسخگویی کامل به آزرده گی، درد و پریشانی عاطفی، سازگار نیست. بر اساس نظریه تأثرپذیری، در جهان واقعی که سرشار از گناه است، اغلب پاسخ خدای کاملاً عاشق به مخلوقات مستلزم آزرده گی همدلانه است.<sup>۲</sup>

به این ترتیب خدای تأثرناپذیر خدا باوران کلاسیک به دلیل بهره مندی از بساطت و ابتهاج مطلق، تأثیرناپذیر بوده و از همدردی و پاسخگویی به حالات و خواسته های بندگان محروم و فاقد عواطف است. در مقابل، خدایی که با بندگان

4. Pink 1975, 77-8.

5. Pink, 1975: 78.

1. Zagzebski 2008, 242-3.

2. Brasnett 1928, 118.

3. His own sovereign will.

از طرف دیگر، خدا تنها می‌تواند اراده‌ای معطوف به خیر اعلا، یعنی اراده‌ای معطوف به خودش داشته باشد. بنابراین خیر مخلوقات فقط در مقایسه با خیر خدا معنا دار است. خدا در اراده معطوف به خودش<sup>۱</sup> مطلقاً مبهتج است. به همین دلیل مخلوقات نمی‌توانند باعث افزایش خشنودی خدا شوند، لذا خیر مخلوقات نمی‌تواند در تصمیم‌گیری خدا نقش داشته باشد.<sup>۲</sup>

برای فهم چنین ادعایی باید صفت بساطت را که مورد پذیرش خدا باوران کلاسیک است، مورد توجه قرار دهیم. اراده‌ی خدای بسیط بالذات و وجود خدا این‌همانی دارد.<sup>۳</sup> از آنجا که وجود خدا واجب است، اراده‌ی او نیز واجب است؛ در غیر این صورت اراده‌ی خدا همان وجود خدا نیست. این بدان معناست که خدا به ضرورت خودش را اراده می‌کند، متعلق عشق خدا چیزی غیر از خودش نمی‌تواند باشد. در مقابل، نظریه تأثرپذیری خدا معتقد است، عشق معطوف به خود خدای تأثرناپذیر، اصلاً

شبه عشق نیست.<sup>۴</sup> این نظریه تأکید می‌کند عشق خدا باید به ارزش‌های مخلوقات معطوف باشد. از نظر طرفداران این نظریه، همدلی خدا شرط تحقق خدای عاشق است؛ خدایی که نمی‌تواند با مخلوقات خود و برای آنان رنج ببرد، از نظر اخلاقی پایین‌تر از هزاران زن و مردی است که مایلند برای رفاه دیگران رنج بکشند.

به این ترتیب خدا باوران کلاسیک برای رهایی از تأثرپذیری خدا، عشق نامتأثر را به خدا نسبت می‌دهند و در مقابل، نئوکلاسیک‌ها معتقدند عشق نامتأثر، عشق نیست و لازمه تحقق هر عشقی توجه متقابل عاشق و معشوق و همدلی عاشق با معشوق است.

#### ۱-۴. ناسازگاری تأثرناپذیری و علم پیشینی خدا با صفت خشم خدا

بعضی از خدا باوران کلاسیک معتقدند خداوند به معنای واقعی کلمه احساس خشم دارد. از نظر «پینک» اگر خدا فاقد صفت خشم باشد، از نظر اخلاقی

3. Charnock, 1864: 387.

4. Oord, 2010: 67-8.

1. willing Himself.

2. Strong, 1907: 397-9.

را که در ذهن خداست، رد می‌کند؛ زیرا در این صورت تأثیرگذاری امور خارج از ذات خدا بر او را پذیرفته است؛ اما این امر منجر به جبرگرایی کلامی<sup>۴</sup> می‌شود. <sup>۵</sup> جبرگرایی کلامی با اراده آزاد انسان و مسئولیت اخلاقی در تعارض است. با این حال، هرچند با پذیرش جبرگرایی مسأله تأثیر خدا از امور خارج از ذات الهی حل می‌شود، اما مستلزم آن است که ذات خدا متعلق خشم الهی قرار گیرد؛ در حالی که به نظر می‌رسد ذات خدا متعلق مناسبی برای خشم نیست. خدا خیر مطلق است، لذا نمی‌تواند متعلق خشم واقع شود.

برخلاف دیدگاه تأثرناپذیری، خدا باور نئو کلاسیک معتقد است، خشم خدا وابسته به گناهکاران است. خشم خدا بدون وجود مخلوقات که

نمی‌تواند کامل باشد.<sup>۱</sup> با این حال اعتقاد به اینکه خدا از بندگان خشمگین می‌شود، با تأثرناپذیری خدا ناسازگار است. خشم بیانگر این واقعیت است که خدا تحت تأثیر جهان قرار گرفته است. گناهان بشریت، خشم خدا را برمی‌انگیزد. «خدا از گناه عصبانی است زیرا گناه، عصیان علیه اقتدار او و عملی در مقابل حاکمیت خدشه‌ناپذیر اوست». <sup>۲</sup> از سوی دیگر خدا باوران کلاسیک معتقدند علم خدا به چیزی خارج از ذاتش وابسته نیست. بر این اساس، اگر گناهکار را صادق کننده<sup>۳</sup> و علت بروز خشم بدانیم، او را مسئول خشم خدا قرارداده‌ایم و به این ترتیب خشم خدا به چیزی خارج از ذات الهی وابسته است.

خدا باور کلاسیک، اینکه فرد گناهکار صادق کننده ازلای این گزاره‌ها

۴. Theological determinism: دیدگاهی کلامی مبنی بر اینکه خداوند همه آن‌چه را که در جهان اتفاق می‌افتد، تعیین می‌کند.  
 5. Pereboom, 2016.

1. Pink, 1975: 83.  
 2. Pink, 1975: 83.  
 ۳. Truth maker: مراد از صادق کننده متعلق است که یک گزاره فقط و فقط در صورت تطابق با آن صادق است. این متعلق می‌تواند پدیده‌ای واقعی یا مجموعه‌ای از روابط انتزاعی و ... باشد.

مسیحی تلاش کردند تا راه‌حل‌های مختلفی ارائه دهند. این راه‌حل‌ها را می‌توان در چهار دسته مورد بررسی قرار داد.

#### ۱-۲. مشاهده طیفی احساسات

در میان خداپاوران یونانی و قرون وسطی در تعیین متعلق احساس<sup>۱</sup> اختلاف نظر جدی وجود دارد.<sup>۲</sup> پیچیدگی دیگر ناشی از مفهوم عاطفه است که دسته بزرگی از حالات نفسانی مثل احساسات را شامل می‌شود، اما به احساسات تحویل برده نمی‌شود. آناستازیا اسکروتون<sup>۳</sup> با توجه به نظریه‌های متکلمین لاتین مثل «آگوستین» و «آکویناس» پیشنهاد می‌دهد درک کلاسیک از عواطف را به صورت یک طیف در نظر بگیریم. در یک سر طیف، احساساتی قرار دارند که غیرارادی، غیرعقلانی و فیزیکی هستند؛ در سر دیگر طیف، اموری هستند که امروزه ما به آن‌ها عواطف شناختی<sup>۴</sup> می‌گوییم (عواطفی که

متعلق خشم خدا هستند، وجود نخواهد داشت. در عین حال باید توجه داشت، بر اساس این دیدگاه اگرچه حیات عاطفی خداوند با گذشت زمان تا حدودی به مخلوقات وابسته است، اما وجود خدا به هیچ وجه به مخلوقات وابسته نیست. خدای تأثیرپذیر قبل از آفرینش جهان در حالت ابتهاج مطلق وجود داشته است و هرچند حیات عاطفی‌اش به واسطه تعامل او با مخلوقاتش تغییر می‌کند، اما وجود ضروری او به هیچ وجه تهدید نمی‌شود.

به این ترتیب خداپاوران کلاسیک یا باید منکر صفت خشم الهی شوند که با توجه به تصریح فقرات کتب مقدس، امکان پذیر نیست، یا باید صفت خشم را بپذیرند و تن به جبرگرایی دهند؛ در مقابل، خداپاوران نئوکلاسیک با پذیرش تأثیرپذیری خدا در مقام فعل، متعلق خشم الهی را بندگان می‌دانند.

#### ۲. راه‌حل‌های پیش رو

در مواجهه با این تعارض‌ها، متکلمین

3. Anastasia Scrutton.

4. the cognitive emotions.

1. passion.

2. Scrutton 2011, chapter 1.

اندوهگین شود، زیرا چنین خدایی لازم است «در حالی که سادیست از شنکجه قربانی خود خوشحال است با او خوشحال باشد، و از مرگ قربانی او غمگین شود زیرا او دیگر نمی تواند قربانی اش را عذاب دهد. اما مطمئناً خداوند بیش از ما مکلف به سهیم بودن در شادی‌ها و غم‌های فرد دیوانه نیست».<sup>۴</sup> به نظر می‌رسد این دیدگاه ناشی از عدم تفکیک عواطف معقول و هیجان‌زدگی است.

یکی از پیشرفت‌های جالب توجه در مطالعات معاصر درباره عواطف، تمرکز بر ماهیت شناختی عواطف است. فلاسفه برای کمک به فهم ماهیت شناختی عواطف، آن را چیزی شبیه به ادراک<sup>۵</sup> معرفی می‌کنند. زمانی که کسی چیزی را تصور می‌کند، او جهان را با روشی خاص دیده و تفسیر کرده است.<sup>۶</sup> تصور او نوعی پاسخگویی<sup>۷</sup> به موضوع تصورش است.

ارادی، به نحو بالقوه عقلانی و غیرفیزیکیال هستند). در تحلیل دیدگاه خدا باوران کلاسیک و برای رهایی از چالش‌های بیان‌شده، بعضی معتقدند در خدا باوری کلاسیک، خدا بری از احساسات غیرارادی و فیزیکیال است اما آنان منکر عواطف شناختی نیستند.<sup>۱</sup>

به عبارت دیگر، یکی از دلایل ناسازگاری صفات کلاسیک خدا و پاسخگویی او به بندگان یا عاطفه‌مندی او، مبتنی بر عدم تفکیک تغییرپذیری و هیجان‌زدگی غیر معقول یا هوی و هوس<sup>۲</sup> با عواطف معقول است. درست است که معمولاً انسان‌ها عقاید خود را از روی هوی و هوس تغییر می‌دهند، اما اعتقاد به اینکه خدای خیرخواه مطلق نیز چنین است، موجه نیست.<sup>۳</sup>

مخالفان پاسخگویی عاطفی خدا، معتقدند، خدا نمی‌تواند از چیزهایی که مخلوقات از آن لذت می‌برند، لذت ببرد و یا از آن چه اندوهگین می‌شوند،

4. Creel 1986, 118.

5. Perception.

6. Roberts 2013, 46.

7. Responsiveness.

1. (Mullins2020,56).

2. fleeting whim.

3. McConnell 1927, 73.

می‌کنند، احساس می‌کند؛ ب) خداوند با ارزیابی عاطفی موجوداتش موافق است.

شرط ب، پیش فرضی است که در مثال سادیسیت وجود داشت. این در حالی است که خدا نمی‌تواند همان قضاوت عاطفی‌ای را داشته باشد که سادیسیت دارد، زیرا اگر خدا در شادی سادیسیت سهیم باشد، عادل نیست.<sup>۳</sup> محال است خدا چنین قضاوت ارزشیابانه عاطفی غلطی داشته باشد و از آن چه سادیسیت از آن لذت می‌برد، لذت ببرد.<sup>۴</sup> این امر مستلزم خدایی غیراخلاقی و غیرعقلانی است. خدا بدون اینکه با احکام عاطفی مخلوقات موافق باشد، عواطف آنها را درک می‌کند و در حالی که این عواطف را درک می‌کند، آنها را اموری ناپسند می‌داند.

همدلی مربوط به فردی است که آگاهانه نسخه‌ای از عواطف دیگری را به دست می‌آورد و می‌داند که

عواطف نیز همین‌طور هستند. عواطف نیز نوعی پاسخگویی به جهانی هستند که در آن، فرد موضوع عواطف را به گونه‌ای خاص مورد تفسیر قرار داده است؛ برای مثال آن را خوب، بد، ترسناک، امیدوارکننده یا هیجان‌انگیز می‌داند. به عنوان مثال، فردی سگ پارس‌کننده را خطرناک می‌داند، به این ترتیب او حکم می‌کند که سگ چیزی ترسناک است.<sup>۱</sup>

از طرف دیگر، همه عواطف معقول نیستند. اگر پاسخی عاطفی نتواند به درستی ارزش متعلقش را دنبال کند، معقول نیست. در حالی که اگر بتواند به درستی ارزش متعلقش را دنبال کند، آن پاسخ عاطفی معقول است.<sup>۲</sup>

برای رهایی از ناسازگاری صفات خدا باید تصور دقیقی از عواطف منتسب به خدا داشته باشیم. تصور ساده‌انگارانه از همدلی الهی شامل چند شرط است: الف) خداوند دقیقاً همان چیزی را که موجوداتش احساس

3. (Creel, 1986: 132).

4 (Creel, 1986:118).

1. Todd, 2014: 704.

۲. ببینید: (میرشمسی، ۱۳۹۲: ۲۰۵-۲۲۴ و

میرشمسی، ۱۳۹۱: ۱۹۹-۲۲۳).

عاطفی خشم خدا نسبت به سادیست خواهد بود. خدا بدون همدلی کامل با سادیست، قادر به قضاوت دقیق او نخواهد بود. به جای اینکه همدلی با کمال اخلاقی خدا ناسازگار باشد، کمال اخلاقی خدا اقتضا می‌کند که خداوند همدلی کاملی داشته باشد.

نگاه دقیق به عواطف و تفکیک عواطف معقول از غیر معقول، یکی از راه‌حل‌های پیش روی ناسازگاری موجود است. خدا می‌تواند در تعامل با بندگان، حالات عاطفی متنوعی را تجربه کند اما این به معنای خروج او از عقلانیت یا اخلاق و تأثر از هوی و هوس نیست.

## ۲-۲. محدود کردن عاطفه‌مندی خدا به شرایط خاص

راه‌حل دیگر آن است که برای بهره‌مندی خدا از عواطف شرایطی در نظر بگیریم. برای مثال، متکلم قرن نوزدهم ویلیام شد<sup>۲</sup> خدا را از هرگونه احساسی بری دانسته، در عین حال خدا

عواطفش با دیگری متفاوت است.<sup>۱</sup> بنابراین، برخلاف شرط ب، در همدلی هرگز لازم نیست برای درک عواطف دیگری با حالات عاطفی او موافق باشیم. وقتی در تلاش برای درک عواطف دیگری هستیم، عواطف خود را فراموش نمی‌کنیم. خدا نسخه‌ کاملی از حالات آگاهانه سادیست در اختیار دارد. او می‌داند که سادیست از شکنجه بی‌گناهان لذت می‌برد. در عین حال خدای دانای مطلق می‌داند که او (خدا) سادیست نیست. علی‌رغم همدلی، خدا لذت سادیست را حالت عاطفی مناسبی نمی‌داند. خدا در همدلی معیار ناسازگاری عقلانی را نقض نمی‌کند.

همدلی خدا با سادیست به معنای درک احساس واقعی اوست، اما زندگی عاطفی خدا فقط در همدلی با سادیست متوقف نمی‌شود بلکه برعکس، خداوند مطابق با کمال اخلاقی‌اش، پاسخ عاطفی درخوری خواهد داشت. احتمالاً این حالت

2. William Shedd.

1. Zagzebski, 2016: 442  
(Ravenscroft, 2017: 149).

واقعی کلمه به خدا نسبت داده شود. بعضی متکلمین معتقدند برخی احساسات اخلاقاً و عقلاً خنثی هستند، در حالی که بعضی دیگر، وجه اخلاقی و عقلانی دارند و ایجابی هستند. از نظر این متکلمین، خدا می‌تواند واجد احساسات ایجابی<sup>۵</sup> مثل عشق باشد، اما نمی‌تواند واجد احساسات سلبی<sup>۶</sup> باشد که مستلزم گناه بوده و غیرعقلانی هستند.<sup>۷</sup> به این ترتیب، خدا دارای احساسات یا عواطفی است که معیار ناسازگاری اخلاقی و ناسازگاری عقلانی را پشت سر گذاشته است.

**ج:** معیار ابتهاج: خدا نمی‌تواند موضوع عواطفی باشد که ذاتاً و ضرورتاً عواطفی متألم‌کننده هستند.<sup>۸</sup> مخلوقاتی که ابتهاج خدا را خدشه‌دار می‌کنند، برای خدا غیرمعقول یا غیراخلاقی است. به این ترتیب، خدا در همه عواطفش مثل رحمت<sup>۹</sup>، لطف<sup>۱۰</sup> و

را دارای دو حالت عاطفی می‌داند: عشق و غضب. به زعم «شد» این دو حالت عاطفی در واقع یکی از صفات اخلاقی خدای قدوس<sup>۱</sup> است.<sup>۲</sup> «شد» تنها کسی نیست که خدا را بری از احساسات دانسته و در عین حال او را سرشار از عشق و غضب می‌داند. در تاریخ مسیحیت، این ادعا بسیار رایج است؛ هرچند در اینکه خدا در معنای واقعی کلمه دارای غضب است، اتفاق نظر وجود نداشته است.

## ۲-۲-۱. معیارهای متکلمین مسیحی میانی و اولیه

**الف:** معیار ناسازگاری اخلاقی:<sup>۳</sup> هر احساس یا عاطفه‌ای که با کمال اخلاقی خدا ناسازگار باشد، نمی‌تواند به معنای واقعی کلمه وصف خدا باشد.

**ب:** معیار ناسازگاری عقلانی:<sup>۴</sup> هر احساس یا عاطفه‌ای که منتج به عملی غیرعقلانی شود، نمی‌تواند به معنای

6. the negative passions.

7. Lister, 2013: chapter 3 .

8. Shedd, 1888: 174 .

9. mercy.

10. Gentleness.

1. God – holiness.

2. Shedd, 1888: 174.

3. the Moral Inconsistency Criterion.

4.the Rational Inconsistency Criterion .

5. the positive passions.



است.

اختلاف نظر نئو کلاسیک‌ها در صفاتی است که می‌توان به ذات کامل خدا نسبت داد. خدا باوران نئو کلاسیک معتقدند صفاتی مثل بی‌زمانی، لایتغیر بودن، بساطت یا تأثرناپذیری کمال نیستند. آنان معتقدند ذات خدا دارای کمالاتی مثل علم مطلق، قدرت مطلق، خیرخواهی مطلق و اراده مطلق است؛ با توجه به صفت اکتفای بالذات، ویژگی‌ها و قوای ذاتی خدا متأثر از مخلوقات نیست.

خدا باوران کلاسیک، خدا را واجب‌الوجود می‌دانند و به سرمدیت او اعتقاد دارند. ایشان معتقدند واجب‌الوجود نمی‌تواند آغاز و انجامی داشته باشد. با این حال، ایشان معتقدند بی‌زمانی و زمان‌مندی هر دو با وجود سرمدیت خدا سازگار است. بی‌زمانی به معنای آن است که خدا بدون توالی<sup>۵</sup> موجود است در حالی که زمان‌مندی

غضب<sup>۱</sup> کامل است. در عین حال، خدا همه این حالات عاطفی را به گونه‌ای تجربه می‌کند که با ابتهاج مطلقش در تعارض نیست.<sup>۲</sup>

### ۳-۲. پذیرش تغییرپذیری<sup>۳</sup>

مکتب خدا باوری نئو کلاسیک، قرائتی از خدا را ارائه می‌دهد که در آن بعضی از صفات کلاسیک خدا انکار می‌شود. آنان معتقدند امکان ندارد خدا همه صفات کلاسیک را داشته باشد؛<sup>۴</sup> هر چند آنان منکر علم پیشین الهی نیستند و با پذیرش علم پیشین الهی از الهیات فاصله می‌گیرند. همچنین با پذیرش تمایز خدا و موجودات و نظریه خلق از عدم، همه خداانگاری و خدا فراگیردانی را رد می‌کنند.<sup>۵</sup> الهیات نئو کلاسیک در حوزه متافیزیک کلاسیک باقی مانده و از الهیات پویشی فاصله می‌گیرد. علاوه بر پذیرش علم پیشین الهی، خدا باوران نئو کلاسیک تصدیق می‌کنند که خدا مکتفی بالذات

5. Cf. (Mullins, 2016b).

6. Succession.

1. Anger.

2. Mozley, 1926: 38.

3. Mutability.

4. Timpe, 2013: 202.

چالش روبروست. خدای متغیر می تواند خوب بودن یا محبت ورزیدن را متوقف کند یا به نوعی وجود خود را متوقف کند. با این حال به نظر می رسد وجوب وجود خدا مانع از آن است که خدای متغیر، وجود خود را متوقف کند؛ به علاوه مکتفی بالذات بودن خدا به این معنا است که صفات ذاتی خدا وابسته به چیزی خارج از ذات او نبوده و حاصل چیزی خارج از ذاتش نیست. ویژگی های ذاتی و قدرت ذاتی خدا از بین نمی رود و به وجود نمی آید، زیرا این صفات ذاتی بوده و عارضی نیستند؛ یعنی به طور متافیزیکی غیرممکن است که خدای متغیر، خیر اعلی و قدرت اعلی نباشد، بلکه او به مرور زمان این اختیارات را به طرق مختلف اعمال می کند. از سوی دیگر، باید توجه داشت «حاکمیت الهی<sup>۱</sup> اعمالی خودسرانه نیست، بلکه پاسخی مسئولانه<sup>۲</sup> و مشفقانه<sup>۳</sup> به رفتارهای اخلاقی و غیر اخلاقی انسان هاست»<sup>۴</sup>.

پیروان نظریه تأثیرپذیری خدا

تصدیق می کند که خدا در حیاتش به عنوان کسی که به طور آزاد قدرتش را اعمال می کند، توالی دارد.

اعمال قدرت به معنای به فعلیت رساندن قوه ایجاد اموری است که پیش از این وجود نداشته اند. وقتی خدا آزادانه عملی را انجام می دهد، او کاری جدید کرده است و بنابراین متحمل توالی شده است. بر این اساس زمانمندی به خوبی با وجوب وجود، اراده آزاد و علم مطلق، قابل جمع است. خدای سرمدی از آنجا که در طول زمان، ذاتش را به شیوه های جدید در معرض پاسخ به مخلوقاتش قرار می دهد، متحمل انواع مختلف تغییر می شود. انکار بی زمانی به انکار لایتغیر بودن می انجامد. خدا باور نئوکلاسیک، پذیرش اینکه خدا لایتغیر را ضروری نمی داند، برعکس معتقد است قدرت و اراده آزاد خدا مستلزم قدرت تغییر حالات مختلف است؛ لذا خدا خالق و رب جهان می شود.

پذیرش تغییرپذیری خدا با یک

3. Responsively.

4. Moberly 1998, 114.

1. YHWH's sovereignty.

2. Responsibly.

خداوند از حقایق بی‌زمان<sup>۴</sup> دربارهٔ جهانی که در حال تحقق آن است، آگاه است. هم‌زمان با وقوع تاریخ، خدا در دانش خود نسبت به وقایع زمان‌مند<sup>۵</sup> رشد می‌کند، اما دانش او نسبت به وقایع بی‌زمان، ثابت می‌ماند. همچنین، خدا با گسترش تاریخ، در دانش تجربی خود رشد خواهد کرد، اما دانش او از واقعیت‌های بی‌زمان تغییر نمی‌کند. بنابراین، پیروان نظریهٔ تأثیرپذیری خدا با توجه به علم پیشین الهی<sup>۶</sup> و مشیت<sup>۷</sup> خداوند و نظریهٔ علم میانی بر آنند که خدای تأثیرپذیر، کاملاً قادر به صدور وعده‌های قابل اعتماد است؛ او در مقام ذات سرمدی، واجب‌الوجود و مکتفی بالذات است و در عین حال، با توجه به توالی زمانی، تغییراتی را در مقام فعل تجربه می‌کند.

#### ۲-۴. خدای حداکثری جایگزین خدای مطلق

همچون خدا باوران کلاسیک معتقدند خداوند اراده‌ای تغییرناپذیر در مواجهه با گناهکاران و مقدسین مطابق با اوامر اخلاقی دارد. اختلاف خدا باوران نئو کلاسیک با خدا باوران کلاسیک در بحث رفتار و عمل متغیر خدا در مواجهه با مخلوقات است. فرض کنید خدا از ازل حکم کرده همهٔ کسانی را که به دنبال توبه هستند، ببخشد. این حکم در مواجههٔ خدا با مخلوقاتش در طول زمان، بدون تغییر خواهد ماند؛ اما خدا نمی‌تواند مخلوقات را مشمول بخشش خود قرار دهد، مگر آن که مخلوقات استغفار کنند؛ در آن لحظه، بخشش خدا رقم می‌خورد. خدا باوران نئو کلاسیک در تأیید این مسأله، مشکلی ندارد زیرا معتقد است خداوند، زمان‌مند،<sup>۱</sup> متغیر<sup>۲</sup> و تأثیرپذیر<sup>۳</sup> است. او معتقد است رفتارها و اعمال خداوند در مواجهه با مخلوقات، از یک لحظه به لحظهٔ دیگر تغییر کند. بر این اساس،

5. tensed facts.
6. Foreknowledge.
7. Providence.

1. Temporal.
2. Mutable.
3. Passible.
4. tenseless truths.

معتقد است خدایی را که دارای حداکثر قدرت، علم و خیر است، بپذیرد.<sup>۶</sup> نظریه خدای حداکثری، در اصل با نظریه خدای مطلق سازگار است، زیرا ممکن است بدان معنا باشد که خدا از حداکثر قدرت، دانش و خوبی بهره‌مند است. با این حال، نظریه خدای حداکثری از نظریه خدای مطلق ضعیف‌تر است، زیرا ممکن است مشخص شود صفتی مانند قدرت مطلق از نظر متافیزیکی امکان‌پذیر نیست، زیرا مفهومی نامنسجم<sup>۷</sup> است.

در الهیات حداکثری، صفات خدا محدود به ممتنعات عقلی می‌شود؛ برای مثال خدا قادر به خلق شریک خود نیست، زیرا چنین چیزی عقلاً محال است یا علم خدا محدود به ممتنعات منطقی است؛ همچنین صفات خدا محدود به ممتنعات اخلاقی است. به عنوان مثال، عقلاً محال است امام حسین دوزخی شود و یزید بهشتی.<sup>۸</sup>

اولین اصل الهیات، مبتنی بر موجود کامل<sup>۱</sup> تعریف خدا به عنوان بزرگ‌ترین موجود متافیزیکی ممکن است.<sup>۲</sup> لذا خدا باید از همه ویژگی‌های کمالی به بهترین وجه و شدیدترین درجه ممکن برخوردار باشد.<sup>۳</sup> در الهیات موجود کامل، غالباً بحث درباره صفات کمالی و انسجام آن‌هاست. صفات کمالی، صفاتی هستند که بهره‌مندی از آن‌ها بهتر از عدم بهره‌مندی است. این صفات، ویژگی‌هایی هستند که بهره‌مندی از آن‌ها به خودی خود و بدون لحاظ شرایط، کمال محسوب می‌شود.

متکلمان الهیات مبتنی بر موجود کامل، غالباً نظریه خدای مطلق<sup>۴</sup> را فرض می‌کنند.<sup>۵</sup> در نظریه خدای مطلق، اطلاق قدرت، علم و خیرخواهی مفروض گرفته می‌شود. با این حال لازم نیست الهیات مبتنی بر موجود کامل، متعهد به نظریه خدای مطلق باشد، بلکه می‌تواند نظریه خدای حداکثری که

۱. perfect being theology: در این الهیات

که الهیات آتسلمی هم نامیده می‌شود و هم خوانی زیادی با الهیات توحیدی دارد، خداوند با وصف کامل مطلق، یعنی موجودی دارای تمامی کمالات و فضایل ممکن توصیف شده است. به تعبیر دیگر، خدا موجودی است که هیچ موجودی برتر و کامل‌تر از او قابل تصور نیست.

2. Nagasawa, 2017: 9.

3. Nagasawa, 2017: 64.

4. the Omni-God thesis.

5. Nagasawa, 2017: 25.

6. Nagasawa, 2017: 92.

7. incoherence within the concept.

۸. سبحانی، ۱۳۷۷.

بنابراین، صفات خدا محدود به ممتنعات عقلی و اخلاقی است. پس دانش خدا کامل است، اما لازم نیست بپذیریم که خداوند واقعاً همه سرخوردگی‌ها و رنج‌هایی را که موجودات محدود متحمل می‌شوند، درست به همان روشی که موجودات متحمل می‌شوند، احساس می‌کند. در واقع، چنین چیزی غیرممکن است؛ زیرا گاهی رنج مخلوقات به گونه‌ای است که تجربه فرد سراسر پر از درد است یا اینکه زندگی‌اش بی‌معنی و دلگیر است. همچنین بسیاری از تجربیات بشری، مثل تجارب قاتلان جمعی، ذاتاً شیطانی هستند. خدا هرگز چنین تجربه‌هایی را به آن شکل تجربه نمی‌کند. خدا باید بداند که آن‌ها رخ داده‌اند و باید بداند که چگونه هستند. اما خدا در واقع هرگز تجربه نخواهد کرد که زندگی بی‌معنی است؛ خدا باید تجربه‌هایی را که ذاتاً شیطانی هستند، محکوم کند. بنابراین در چنین تجربیات، باید «فاصله»<sup>۱</sup> مخصوص

خدا با تجربیات بشری حفظ شود.<sup>۲</sup> به این ترتیب با توجه به نظریه تأثیرپذیری، خدا در مقام ذات، به خود و بندگان علم دارد و واجد علم پیشینی و گزاره‌ای است، در عین حال در تعامل با بندگان، علم تجربی<sup>۳</sup> و شناخت از راه آشنایی<sup>۴</sup> را تجربه می‌کند و دارای دانش شفقت‌ورزانه<sup>۵</sup> است؛ اما این دانش محدود به ممتنعات عقلی و اخلاقی است. هر جا تحقق این علم منجر به انتساب فعل غیر اخلاقی به خدا شود، این علم محدود شده و به دانش حداکثری بسنده می‌کند.

### نتیجه‌گیری

پذیرش تأثیرپذیری و عاطفه‌مندی خدا به طور سنتی در الهیات و کلام چندان سابقه ندارد. با این حال کتب آسمانی، خدا را در تعامل با مخلوقات معرفی می‌کنند. تعامل خدا با بندگان، با تصور خدای تغییرناپذیر و بسیط ناسازگار است. به نظر می‌رسد تحلیل خاص

1. certain "distancing".

2. Ward, 2017: 174.

3. experiential knowledge.

دانشی پسینی است که در تقابل با دانش گزاره‌ای

و مهارتی قرار دارد. این علم با علم از راه آشنایی

نزدیک است.

4. knowledge by acquaintance

دانش از راه آشنا بودن با کسی یا چیزی است مانند:

«من فلانی را می‌شناسم» یعنی با او آشنا هستم

5. Empathical knowledge.

در این دیدگاه، خدای عالم، خیرخواه، قادر مطلق که در ابتهاج مطلق است، می‌تولند و بلید با بندگان در تعامل باشد. چنین خدایی در عین وجوب وجود و اکتفای بالذات و سرمدیت، دارای توالی زمانی بوده و در مقام فعل تغییرپذیر است؛ همچنین به جهت بهره‌مندی از علم مطلق، دانش خدا محدود به دانش گزاره‌ای پیشینی نبوده و خیر است. به این ترتیب، در الهیات نئو کلاسیک با بازبینی صفات خدا، ناسازگاری موجود میان خدای ایستای ارسطویی با خدای خیر و مجیب ادیان توحیدی تا حدودی حل و فصل می‌شود.

از مفهوم بساطت و تغییرناپذیری خدا، در این ناسازگاری مؤثر است. در الهیات کلاسیک با تأکید بر بساطت، وجوب وجود، اطلاق صفات و بی‌زمانی و تغییرناپذیری خدا، برای حل این ناسازگاری فقط بعضی عواطف با شرط سازگاری با عقلانیت، اخلاق و ابتهاج الهی قابل حمل بر خدا شناخته شده‌اند. با این حال، انتساب صفاتی چون خشم یا تحقق همدلی و شفقت برای خدا با ابهامات جدی‌ای روبروست.

در الهیات نئو کلاسیک، با تحلیل نوین عاطفه، زمان و علم، خدا موجودی است که اگرچه در مرحله ذات ثابت است اما در مقام فعل تغییرپذیر است و این مسئله خللی در کمال حداکثری خدا ایجاد نمی‌کند.

#### ملاحظات اخلاقی:

**حامی مالی:** این پژوهش هیچ کمک مالی از سازمان‌های تأمین مالی دریافت نکرده است.

**تعارض منافع:** طبق اظهار نویسندگان، این مقاله تعارض منافع ندارد.

**برگرفته از پایان نامه / رساله:** این مقاله برگرفته از پایان نامه / رساله نبوده است.

- Sermons Upon the Ten First Chapters of the Gospel of Jesus Christ, According to Matthew. London:
- Brasnett, Bertrand R. (1928). *The Suffering of the Impassible God*. London:Brueggemann, eds. Tod Linafelt and Timothy K. Beal. Minneapolis:Cambridge: Cambridge University Press.
  - Charnock, Stephen. (1864). *The Complete Works of Stephen Charnock*. ed.Continuum International Publishing Group.
  - Creel, Richard E. (1986). *Divine Impassibility: An Essay in Philosophical Theology*. Cambridge: Cambridge University Press.
  - Deonna, Julien A. and Fabrice Teroni. (2012). *The Emotions: A Philosophical Introduction*. New York: Routledge.
  - Herdt, Jennifer A. (2001). "The Rise of Sympathy and the Question of Divine
- منابع**
- سعیدی مهر، محمد، و دیگران. (۱۳۸۸). *جستارهایی در کلام جدید*. انتشارات سمت و دانشگاه قم.
  - آنسلم. (۱۳۸۶). *پروسلوگیون (خطابیه‌ای در باب اثبات وجود خدا)*. ترجمه افسانه نجاتی. تهران: قصیده سرا.
  - میرشمسی، زینب سادات. (۱۳۹۹). *بررسی نقش عاطفه به عنوان واسطه عمل و نظر از منظر ملاصدرا*. حکمت صدرایی، ۱ (۱۷)، ۱۶۳-۱۷۳.
  - میرشمسی، زینب سادات. (۱۳۹۲). *عواطف به چه معنا شناختی هستند؟ پژوهش‌های فلسفی-کلامی (پیاپی ۵۵ و ۵۶)*، ۲۰۵-۲۲۲.
  - میرشمسی، زینب سادات؛ جوادی، محسن. (۱۳۹۱). *گزارش و ارزیابی نسبت عاطفه با شناخت از دیدگاه مارتا نوسبام*. فلسفه و کلام اسلامی، (۴۵)، ۱۹۹-۲۲۳.
  - Augustine, Saint. (1991). *The Trinity*. Trans. Edmund Hill. Hyde Park: New City Press.
  - Blackwood, Christopher. (1658). *Expositions and*

- Survey of Christian Thought.
- Mullins, R.T. (2016a). *The End of the Timeless God*. Oxford: Oxford University.
  - Mullins, R.T. (2016b). "The Difficulty of Demarcating Panentheism." *Sophia* 55: 325
  - Mullins, R.T. (2020). *God And Emotion*, Cambridge: Cambridge university press.
  - Nagasawa, Yujin. (2003). "Divine Omniscience and Knowledge de se." *International Journal for Philosophy of Religion* 53: 73–82.
  - Nagasawa, Yujin. (2017). *Maximal God: A New Defense of Perfect Being Theism*. Oxford: Oxford University Press.
  - O'Connor, Kathleen M. (1998). "The Tears of God and Divine Character in Jeremiah 2–9." In *God in the Fray: A Tribute to Walter Brueggemann*, eds.
  - Oord, Thomas Jay. (2010). *The Nature of Love: A Theology*. St Louis: Suffering." *Journal of Religious Ethics* 29: 367–99.
  - Lister, Rob. (2013). *God is Impassible and Impassioned: Toward a Theology of Divine Emotion*. Wheaton: Crossway.
  - Lombard, Peter. (2007). *The Sentences Book 1: The Mystery of the Trinity*. Trans. Giulio Silano. Ontario: Pontifical Institute of Mediaeval Studies.
  - McConnell, Francis J. (1924). *Is God Limited?* London: Williams & Norgate.
  - McConnell, Francis J. (1927). *The Christlike God: A Survey of the Divine Attributes from the Christian Point of View*. New York: Abingdon Press.
  - Moberly, R.W.L. (1998). "God is Not a Human That He Should Repent (Numbers 23:19 and 1 Samuel 15:29)." In *God in the Fray: A Tribute to Walter*.
  - Mozley, J.K. (1926). *The Impassibility of God: A*



- |   |   |
|---|---|
| <p>Baptist Society.</p> <p>- Todd, Cain. (2014). "Emotion and Value." <i>Philosophy Compass</i> 9: 702–12.</p> <p>- Ward, Keith. (2017). <i>The Christian Idea of God: A Philosophical Foundation for Faith</i>. Cambridge: Cambridge University Press.</p> <p>- Zagzebski, Linda. (2008). "Omnisubjectivity." In <i>Oxford Studies in Philosophy of Religion</i>, ed. Jonathan L. Kvanvig. New York: Oxford University Press.</p> <p>- Zagzebski, Linda. (2016). "Omnisubjectivity: Why It Is a Divine Attribute." <i>Nova et Vetera</i> 14: 435–50.</p> <p>- Zanchius, Girolamo. (1601). <i>Life Everlasting: Or, The True Knowledge of One Jehovah, Three Elohim, and Jesus Immanuel</i>. Cambridge: John Legat.</p> | <p>Chalice Oxford: Oxford University Press.</p> <p>- Pike, Nelson, "Divine Omniscience and Voluntary Action", <i>The Philosophical Review</i>, 74, 1965, pp27-46.</p> <p>- Pink, Arthur W. (1975). <i>The Attributes of God</i>. Grand Rapids: Baker Books.</p> <p>- Randles, Marshall. (1900). <i>The Blessed God: Impassibility</i>. London: Charles H. Kelly.</p> <p>- Roberts, Robert C. (2013). <i>Emotions in the Moral Life</i>. Cambridge: Cambridge University Press.</p> <p>- Scrutton, Anastasia. (2013). "Divine Passibility: God and Emotion." <i>Philosophy Compass</i> 8: 866–74</p> <p>- Shedd, W.G.T. (1888). <i>Dogmatic Theology</i>. Vol. 1. New York: Charles Scribner's Sons.</p> <p>- Strong, Augustus Hopkins. (1907). <i>Systematic Theology Volume 2: The Doctrine of Man</i>. Philadelphia: American</p> |
|---|---|